

## موضوع زیست همدلانه مهاجران در کشور میزبان بر اساس مذاهب

دکتر محمد منصورزاد

عضو هیات مدیره انجمن علمی مطالعات صلح ایران

گفته اند و درست هم گفته اند که «حَسَنُ السَّوَالِ نَصْفُ الْعِلْمِ» (خوب پرسیدن نیمی از دانش است) و مفهوم مخالفش این می شود که بد پرسیدن راه فهم درست را می بندد.

به نظرم به قول «سهراب سپهری» در بحث مناسبات شیعه و سنی به ویژه در ایران و افغانستان، چشم ها را باید شست؛ جور دیگر باید دید.

اصلاً شروع بحث ذیل عنوان مهاجران افغانستانی حنفی مذهب و روابطشان با دیگر ایرانیان، درست نیست. زیرا تعبیر «افغانه مهاجر، اتباع بیگانه و خارجی» برای کسانی که بسیاری از آنها سالها در ایران ساکنند و بلکه گاه خود نسل دوم و یا سوم مهاجران افغانستانی به ایران هستند<sup>۱</sup>، روا نیست. به نظرم بحث را باید از جای دیگر و عقبتر و مبنایی تر شروع کرد. در ادامه در این زمینه به نکات چندی اشاره می شود:

۱. چرا به جای مهاجرت، از اصطلاح و مفهوم پربار «هجرت» که پشتوانه قرآنی دارد، استفاده نکنیم تا آنگاه به جای به کار بردن تعبیر پیروان مذهبی از کشور دیگر، از مومنان و مسلمانان و مناسبات آنها نگوییم؟ و از هجرت مومنانی از دارالاسلام به دارالاسلام. می دانیم که هجرت با مهاجرت فرق دارد. پس چرا از تعبیر هجرت استفاده نکنیم؟ به تعبیر «سازه انگاران»، هنجارها و ذهنیت ها مهم است که بسیاری از مناسبات با همین مفاهیم ساخته می شوند و نه واقعیت ها. کلمه هجرت بار ارزشی دارد (قرآن مجید: توبه؛ ۲۰)<sup>۲</sup> و هجرت هم همیشه از اسلام به کفر و بالعکس نیست. هجرت در چهار شکل متصور است: از دارالاسلام به دارالاسلام و یا به دارالکفر و در مقابل از دارالکفر به دارالاسلام و یا دارالکفر<sup>۳</sup>.

به یک مسلمان تحت ستم، اصلاً نباید گفت چرا هجرت کردید؟ زیرا اگر چنین نمی کردند، از نظر دینی کار نادرستی می کردند. زیرا در فردای محشر یکی از پرسش ها آن است که چرا مستضعف بودید؟ چرا تحت ستم قرار گرفتید؟

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (نساء/۹۷)

<sup>۱</sup> در بسیاری از کشورهای غربی اگر فردی به آن کشورها مهاجرت کند و مثلاً مدت ۵ سال آنجا بماند و درخواست شهروندی آن کشور شدن را داشته باشد، برایش کارت شهروندی صادر می شود و در سال ششم دیگر مهاجر به شمار نمی آید و عضوی از آن کشور است.

<sup>۲</sup> امام کاظم در پاسخ این پرسش هارون که چرا امامت از نسل عباسیان نیست، به عدم هجرت جدشان عباس (عموی پیامبر) از مکه به مدینه اشاره و به آیه ۷۲ انفال استدلال فرمودند که کسی که هجرت نکرده ولایت ندارد.

<sup>۳</sup> تفصیل بحث در کتاب «هویت و هجرت»، تالیف نگارنده، انتشارات جوان یویا.

- «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند شما در چه حالی بودید، گفتند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم، آنها (فرشتگان) گفتند مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ پس آنها (عذری نداشتند و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.»

با این وصف و برابر این مبنا، اصل، تمایز میان هجرت کنندگان افغانستانی با ایرانیان نیست؛ بلکه بنا به نص قرآنی، اصل، اخوت و دوستی است (انما المومنون اخوه: حجرات/۱۰) و جدایی و تفرقه، جای پرشش دارد و حاشیه است و انحراف.

۲. هجرت کنندگان افغانستانی این امتیاز بزرگ را دارند که جدای از اشتراک در ایمان، جزو ایران فرهنگی اند. ایران فرهنگی به تمام مولفه‌هایی تاکید دارد که در گستره جغرافیایی بسیاری از کشورهای آسیای مرکزی؛ شبه قاره هند و برخی کشورهای خاورمیانه قابل مشاهده است. بی تردید افغانستان از کشورهایی است که ذیل ایران فرهنگی تعریف می شود. واقعا اگر کسی بگوید مولوی بلخی؛ خواجه عبدالله انصاری؛ جامی؛ سنایی؛ ابوریحان بیرونی و...، ایرانی نیستند شديداً به غیرت‌مان بر می خورد. پس اینان جدای از هویت دینی، در هویت ملی و ایرانی نیز با ما اشتراک دارند. نتیجه آنکه، پس شکاف معنا ندارد.

۳. از نظر دیگری هم اگر وارد شویم، امکان قرابت بیشتری با مسلمانان داریم. به نظرم حق با امام ابوحنیفه بود که به اکثریت غالب روایات نبوی اعتنا نمی کرد (به قول ابن خلدون او هفده حدیث از احادیث نبوی را بیشتر قبول نداشت و در رای و قیاس تأکید زیاد داشت.)، زیرا ما مسلمانان حتی درباره فعل و کنش نبی مکرم اسلام وحدت نظر نداریم، چه رسد به کلماتشان.

چقدر دعوای فقهی که در تاریخ مسلمان رخ داد که با سعه صدر بیشتر حل شدنی بوده و می توانستند به صلح بیشتر برسند. در این میادین در فرهنگ دینی چقدر ظرفیت گفتگو وجود دارد، اگر با جرات بیشتری از ضرورت گفتگو گفته شده و به نقد نگاههای متحجرانه پرداخت. در فقه طرفین در بسیاری از مسایل می توانند کوتاه بیایند و به ضروریات دین هم آسیبی وارد نیاید. برای «امام موسی صدر»، به عنوان یک مجتهد شیعی می گفت: استهلال رمضان (و نیز دیگر ماهها) همه مسلمانان از اندونزی تا تونس لازم است یک وقت باشد.

این موضوع و اختلاف نظر فقط در باب نماز و روزه نیست. برای نمونه در باب «خمس»، اهل سنت تجارت و کسب و کار را شامل خمس نمی داند و تاکید بر غنیمت جنگی است و روایات پیرامون آن را غیر معتبر می دانند، حال آنکه فقهای شیعه بر روی خمس مازاد تجارت، اغلب فتوا داده اند. با این وصف به نظر می رسد که در کنار رویکرد فقهی، باید دیگر رویکردهای دینی را برجسته تر نمود. زیرا خشونت در گفتمان فقهی از رویکرد عرفانی و کلامی بیشتر است؛ اما نگاه عرفانی، مسایل جوارحی را در درجه دوم می بیند.

به قول حافظ :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

رسیدن به حقیقت، جهاد و کوشش پیگیر و صداقت می خواهد: والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا (عنکبوت/۶۹) و گرنه به جای حقیقت، افسانه سرایی می کنند و نام بافته های خود را به دین هم نسبت می دهند و نتیجه آن می

شود که سالانه شمار قابل توجهی انسان و به ویژه مسلمان، به دست دیگر مسلمانان کشته می شوند و پایانی هم برای این خشونت ها به نظر نمی رسد.

پس با محوریت عقل و نگاه عقلایی که با دوری از احادیث غیر معتبر، مورد تاکید امام ابوحنیفه بود، می توان از بسیاری از اختلافات مذهبی مصون ماند و بلکه به همدلی اندیشید. داعشی ها و تکفیری ها با تاکید بر احادیث غیر معتبر عرصه را بر دیگران تنگ کرده اند و کاری به خرد پذیری نظر و عمل ندارند.

۴. مذهب حنفی چقدر ظرفیت تحمل مخالف را دارد و روایات شیعی چقدر؟

نخست آنکه: حتما روایت حنفی و شیعی را باید در گفتمان اسلامی خواند. به نظرم روایت اسلامی نگاه حداکثری به موضوعات را نمی می کند. در این زمینه مستندات بسیارند. اما به عنوان نمونه یک آیه اشاره می گردد. تعبیر «لو شاء» (اگر خدا می خواست)، ۲۰ بار (۱۹ آیه) در قرآن مجید با پسوند الله، رب و رحمن آمده است. یک مورد آن در سوره هود/۱۱۸ به شکل زیر آمده است:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

«و اگر آفریدگار پروردگار تو اراده می فرمود، تمام انسانها را امت واحد قرار می داد، و اما همیشه آنها در اختلاف و جدایی خواهند بود.»

اضافه شود آیاتی که به وحدت می خوانند (مثلا ۱۰۳ / آل عمران) یا از تنازع نهی می کنند (مثلا انفال/۴۶) و یا تفاوت های بشری را نشانه خدا می بینند (مثلا روم/۲۲) و....

در حدیث نبوی آمده است: «اختلاف امتی رحمه» و معنای آن روشن است. از جهت سند، راوی این حدیث توثیق نشده، اما این حدیث در راستای آیه یاد شده می تواند دلالت درستی داشته باشد. به جای اینکه از این حدیث دعوت به تفرقه و کینه ورزی فهمید، می توان این نکته را ادراک نمود که خداوند ما را متنوع و متکثر خلق نموده است و اصلا وحدت به معنای همفکری تام امکان ندارد. به همین جهت امیرالمومنین بنا به نقل غرر الحکم فرمود: «کثره الوفاق نفاق» «زیادی موافق بودن، از نشانه های منافق است». چون طبیعی آن است که مانند هم فکر نکنیم. با این وصف، شیعه و سنی بودن خیلی هم غیرطبیعی نیست.

دوم آنکه: با پذیرش اختلاف مذاهب در شیعه و سنی؛ نکته قابل تامل آن است که اتفاقا مذهب حنفی نسبت به دیگر مذاهب اهل سنت ویژگی هایی دارد که راه مصالحه با دیگران از جمله پیروان شیعه را هموار می سازد. ادامه شرحی بر این مدعا می آید.

در منابع تاریخی نقل شده که امام ابوحنیفه، چقدر تعامل مثبت با شیعیان داشت، با اینکه برگزیده عباسیان بود؛ زیرا دولت عباسی برای سهولت اجرای امر قضا در بلاد اسلام بر آن شد که از میان آن همه مجتهد، تنها چهار مجتهد که امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل باشند را به رسمیت بشناسد و فتاوی آنان را معتبر شمارد. (شکور: ۶۲ ص ۱۰۰)

از چهار امام اهل سنت، امام ابوحنیفه (۱۵۰ - ۸۰ ق) فقیهی ایرانی الاصل بود. او در مجلس درس امام صادق نیز گاه حاضر می شد. امام ابوحنیفه با اهل بیت رسول خدا رابطه ای حسنه داشت. چنانکه زیدبن علی بن زین العابدین را در مبارزه علیه هشام بن ملک خلیفه اموی یاری کرده و امام صادق از این نظر او را تحسین کرده و گفته است: «رحم الله ابا حنیفه، لقد تحققت مودته لنا فی نصرته لزیدبن علی» «خدا ابوحنیفه را رحمت کند که به وسیله کمک کردنش به زیدبن علی به دوستی خود نسبت به ما تحقق بخشید» (المحامی: ۱۴۱۸۰ ق، ص ۷۷) (و نیز حمایت از «نفس زکیه»)

بر پایه منابع اهل سنت نیز می توان گزارش کرد که وقتی منصور، خلیفه عباسی، از ابوحنیفه می پرسد علم را از که آموختی؛ او پاسخ می دهد از اصحاب عمر و آنها هم از عمر و از اصحاب علی و آنها هم از علی و از یاران عبدالله بن عباس و آنها نیز از عبدالله. (توکل: ۱۳۷۷، ص ۱۶)

و از نکاتی که می تواند به تقریب عواطف شیعیان و سنیان کمک کند آن است که همچنان که امام صادق به دست منصور خلیفه عباسی مسموم و به شهادت رسید؛ ابوحنیفه نیز بنا به نقل منابع شیعی، با زهر منصور به قتل رسید (قزوینی رازی: ۱۳۵۸، ص ۱۵۹) زیرا شغل قضاوت پیشنهادی خلیفه را نپذیرفته و در زندان نیز بر روی مواضعش پای می فشرد.

در سده ششم، عالمی شیعی در محاجه ای با عالمی از سنیان می نویسد که ابوحنیفه و شافعی از آن رو که عدلی و موحدی بوده اند و محبت اهل بیت را داشته اند، قابل ستایشند و بر این شعار تکیه می کند که «الجبر و التشبیه امویان، العدل و التوحید، علویان» (قزوینی رازی: ۱۳۵۸ ص ۳۹۳ و ص ۴۳۰ و ص ۴۵۵)

ابوحنیفه از آن رو می توانست نگاه همگرایانه به شیعیان داشته باشد که حتی از جهت فقهی بر این مبنا پای می فشرد که ملاک جنگ با کفار و مخالفان دین، تنها تجاوز و ستیزه جویی آنان است، نه مخالفت عقیدتی و کفر و از دیدگاه او، اختلافات عقیدتی به هیچ وجه نمی توانست معیار و ملاکی برای جنگ و خشونت باشد. و نیز از نگاه او اختلافات مذهبی دارای آثار عملی و فقهی نبوده و مخالفان خویش را از حقوق و امتیازات موافقان خود محروم ندانسته است. این امر تا بدانجا نزد وی قوی و متجلی بود که مرزهای تشکل مذاهب فقهی نزد او رنگ باخته، تبعیت از مذاهب فقهی مخالف خود را نیز بی اشکال می دانست. اهمیت مدارا نزد ابوحنیفه به حدی است که به پیروان خود اجازه اقامه نماز جماعت همراه با مخالفان مذهبی داده، اقتدا به آنان را - و لو اینکه نمازشان را باطل بداند - مشروع و درست می شناسد. (سید حسینی: ۱۳۸۳)

به نظر می رسد مواضع عبدالرحمن جامی، شاعر و دانشمند حنفی مذهب سده نهم اینگونه قابل فهم می شود که شکاف افراطی شیعه و سنی را متأثر از سیره ابوحنیفه به صراحت رد می کرد و می گفت:

ای مغ بچه از مهر بده جام می ام      کامد ز نزع سنی و شیعه قی ام

گویند که جامیا چه مذهب داری      صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نی ام

در مقابل در شیعه هم سیره امیرالمومنین در تعامل با اهل سنت، راه را بسیار می گشاید: سیره ایشان پس از نبی مکرم اسلام: سکوت ۲۵ ساله؛ همراهی و مشاوره برای خلفای راشدین، وصلت خانوادگی با خلفا، دفاع از جان عثمان و....

نتیجه آنکه اگر شیعیان و سنیان (حنفی ها) به سرچشمه ها و منابع اصلی اسلامی (نه سنت های ساخته شده در طول تاریخ اسلام) توجه بیشتر نشان دهند، راه همواری برای همزیستی گرم و صمیمی در پیش خواهند داشت.

## فهرست منابع

قرآن مجید

و

آلبانی، محمد ناصرالدین (بی تا) سلسله الحدیث الصحیحه و شی من فقهها، نشر الکتب الاسلامیه

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۹۸۱۴ م) مقدمه ابن خلدون، ناشر دارالقلم

ابن عربی، محمد بن عبدالله ابوبکر (بی تا) احکام القرآن (بی تا)

الحرانی، حسن بن علی بن الحسین شعبه (۱۴۰۴ ق) تحف العقول، قم، موسسه نشر اسلامی

المحامی، محمد احمد علی، (۱۴۱۸ ق)، العلوین فی التاریخ، بیروت، لبنان، منشورات موسسه النور للمطبوعات

بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ ق) أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۲، النشر دار احیاء التراث العربیه

توکلی، محمد رئوف، (۱۳۷۷)، چهار امام اهل سنت و جماعت، تهران، انتشارات توکلی (چاپ ششم).

سید حسینی، سید صادق (۱۳۸۳)، مدارای بین مذاهب، قم، نشر بوستان کتاب.

مشکور، محمد جواد، (۱۳۶۲)، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، تهران، کتابفروشی اشراقی، (چاپ

سوم)

صدر، سید موسی (۱۳۹۹) نای و نی، ترجمه علی حجتی کرمانی، موسسه فرهنگی و تحقیقاتی امام موسی صدر

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ ق) قم، دفتر انتشارات اسلامی

قزوینی رازی، عبدالجلیل، (۱۳۵۸)، بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، تحقیق جلال الدین

ارموی، تهران، نشر انجمن آثار ملی.

منصورنژاد، محمد (۱۳۹۳) هجرت و هویت، تهران، انتشارات جوان پویا

